

مثنوی «هفت وادی» میرسید علی همدانی

میرزا ملا احمد*

و

کریمجان قادرأف**

میرسید علی همدانی از زمره‌ی عارفان و ادیبان پرکاری است که آثار فراوان علمی و ادبی تألیف کرده است و تعداد آنها را محققان بیش از ۱۷۰ نسخه دانسته‌اند. ولی متأسفانه، از آن آثار فراوان تعداد خیلی کم باقی مانده است.

یکی از آثار باقیمانده‌ی او مثنوی «هفت وادی» است که دارای ۶۴۲ بیت می‌باشد، این مثنوی با عنوان‌های «اختراعات امیریه» و «هفت وادی» در کتابخانه‌های گوناگون محفوظ بوده، متن آن بارها به حروف فارسی و سیریلیک به طبع رسیده است.

*معاون دبیر کل آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان

**استاد فلسفه دانشگاه ملی تاجیکستان

قبل از آن که راجع به محتوا و ارزش‌های این اثر سخن رود، باید مسئله‌ی - منسوب بودن مثنوی مذکور را به میرسید علی همدانی روشن کرد؛ زیرا در این مسئله میان محققان اختلاف نظر وجود دارد.

گروهی از محققان امثال هرمان اته، اشپرینگر و علی محمدی خراسانی، مثنوی «هفت وادی» را اثر فریدالدین عطار دانسته‌اند. ولی سعید نفیسی، محمد ریاض، پرویز اذکایی، ماهرخوجه سلطان‌زاده، عبدالرحمان محمداف، حاتم عصا زاده و امثال آنها تأکید کرده‌اند که «هفت وادی» را با وجود تلخیص و فشرده‌ی «منطق الطیر» بودن، می‌توان متعلق به میرسید علی همدانی دانست.

ادیب تاجیک، علی محمدی خراسانی در مقاله‌ی «هفت وادی منسوب به سید علی همدانی و مصنف آن» این مسئله را مورد بحث قرار داده، به هر وسیله می‌خواهد به اثبات برساند که مثنوی مذکور از مصنفات علی همدانی نیست. از جمله او می‌نویسد: « دانشمند دیگر ایرانی مهدی درخشان در کتاب خود (بزرگان و سخن‌سرایان همدان) در برابر اشاره به روزگار و آثار میرسید علی همدانی، (اختیارات امیریه) را بدون دلیل به نامگویی [فهرست] عمومی تصنیفات این متفکر داخل نموده است که اشتباهی بیش نیست.». (۱) او این اندیشه را بارها تأکید نموده، به این نتیجه می‌رسد که «این بگو و مگوها بر رغم آنهایی که (هفت وادی) را امروز محصول ذوق و ایجاد میرسید علی همدانی دانسته‌اند، بیانگر آن است که مثنوی فوق‌الذکر منسوب به شاه همدان نبوده، منتخبی از مثنوی‌های (مصیبت‌نامه) و (منطق الطیر) فریدالدین عطار نیشابوری است». (۲) ولی در قسمت نهایی مقاله به نتیجه‌ی زیر می‌رسد که خلاف اندیشه‌های پیشینه‌ی اوست: «هفت وادی منسوب به میرسید علی همدانی منتخب مثنوی‌های منطق الطیر و مصیبت‌نامه فریدالدین عطار

نیشابوری بوده، شاه همدان آن را با هدف بیان نمودن اندیشه و عقاید مذهبی خود در بین جامعه، آن را در دفتر مسوده‌اش کوچانیده [در پیش نویس دفتر خود منتقل کرده است] و در همین زمینه در بین مردم وعظ می‌گفته است. (۳)

آخرین فرضیه‌ی علی محمدی خراسانی منطقی است و تعلق داشتن «هفت وادی» را به میرسید علی همدانی تأیید می‌نماید؛ زیرا آن اختیاریه یا منتخبی است از آثار فریدالدین عطار، به خصوص مثنوی‌های «منطق الطیر» و «مصیبت‌نامه» او با تغییر و تکمیل. اختیاریه یک نوع یا روش ادبی است که در زمان‌های پیشین معمول بود، ولی متأسفانه، هنوز پیدایش، سنت‌ها و خصوصیت‌های آن پژوهش جدی نشده است. بی‌سبب نیست که اثر مذکور در اکثر منابع و در نسخه‌ی خطی محفوظ در کتابخانه‌ی پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم ازبکستان با شماره ۹۰۱۲ با عنوان «اختیاری امیریه» ثبت شده است.

یکی از اولین نمونه‌های معروف این پدیده «اختیارات شاهنامه مسعود سعد سلمان است که در قرن ۱۲ برگزیده‌ای از اشعار شاهنامه فراهم کرده بود و دریغا از میان رفته است.» (۴)

میرسید علی همدانی از آثار فریدالدین عطار الهام گرفته با ادامه‌ی سنت اختیاریه، برای ترغیب اندیشه‌های تصوفی [صوفیانه] از آن منتخبی مرتب کرده است. ولی این منتخب کاملاً با متن مثنوی‌های عطار یکسان نیست. مثلاً، قسمت «بیان وادی اول که طلب باشد» در «منطق الطیر» و «آغاز وادی اول» در «هفت وادی» میرسید علی همدانی با این ابیات آغاز می‌شود:

۱۳۸ _____ رودکی ۳۲

پیش آید هر زمانی صد تعب چون فرو آیی به وادی طلب، (۵)

اکثر ابیات این قسم مثنوی‌ها تفاوتی ندارند، ولی در «هفت وادی» تعداد ابیات بیشتر بوده، ترتیب بعضی بیت‌ها تغییر یافته‌اند و در متن چند بیت، تفاوت واژه‌ها به نظر می‌رسد. بیت‌های زیر از «هفت وادی» در «منطق الطیر» نیستند و به احتمال زیاد از میرسید علی همدانی باشند:

خویش را از شوق او دیوانه‌وار

بر سر آتش زند پروانه‌ه وار...

اینچنین باید طلبکار طالبی،

تو نه طالبی به معنی غـالبی...

گر نمی‌یابی تو او را روز و شب،

نیست او گم، هست دائم در طلب (۶)

بیت آخر قسمت مذکور «منطق الطیر» در «هفت وادی» نیامده است:

چون درش بگشاد، چه کفر و چه دین،

زانک نبود زان سوی در آن و این! (۷)

همین گونه مشترکات و تفاوت‌ها در باب‌های دیگر هر دو اثر نیز به نظر می‌رسد. همچنین باید یادآور شد که مثنوی «منطق الطیر» اثر پر حجم بوده، حکایات زیادی را در بر می‌گیرد. ولی میرسید علی همدانی در اختیاریه‌ی خود از آوردن حکایات زیاد خودداری کرده، فقط در بعضی موارد حکایتی نقل کرده است.

گفته‌های بالا دلیل آنند که به هیچ وجه، مثنوی «هفت وادی» را اثر عطار نامیدن، درست نیست.

مقایسه‌ی «هفت وادی» و «منطق‌الطیر» نشان می‌دهد که میرسید علی همدانی در ردیف انتخاب پاره‌های مثنوی عطار بعضی بیت‌ها را از خود اضافه کرده، در متن بیت‌ها تغییرات وارد نموده است. از این رو مثنوی «هفت وادی» را می‌توان آفریده‌ی میرسید علی همدانی دانست که در روش اختیاریه یا با تلخیص تألیف شده است. در «هفت وادی» سالکان برای به وحدت (درگه) رسیدن، باید هفت وادی را طی نمایند. این هفت وادی در مثنوی چنین توضیح داده شده است:

سالکان را هفت وادی در ره است،
چون گذشت از هفت وادی درگه است
هست وادی طلب آغاز کار،
وادی عشق است این پس بی‌کنار
پس سوّم وادی آن معرفت،
هست چارم وادی استغنا صفت
هست پنجم وادی توحید پاک،
پس ششم وادی حیرت، بیمناک
هفتمین وادی فقر است و فنا،
بعد از این روی روش نبود تورا (۷)

روذگی ۳۲ _____ ۱۴۰

هفت وادی» سفر روحانی سالک از عالم کثرت به عالم وحدت است که آغاز این سفر «وادی طلب» است. این وادی ملکی است که آن جا هر لحظه مشکلات پیش می‌آیند و سالک باید با جدّ و جهد آنها را طی نماید و نور ذات را ببیند. در وادی طلب سالکان هر کدام باید با سعی و کوشش راه درستی را پیدا نمایند و برای نایل شدن به مقصد استوار باشند. در این وادی بعضی سالکان از دشواری و سنگینی راه منبده [آینده] هراسیده، از ادامه‌ی راه صرف نظر می‌کنند، ولی چند نفر دیگر وارد وادی عشق می‌شوند:

چون فرو آیی به وادی طلب،

پیشت آید هر زمانی صد تعب

صد بلا در هر نفس آن جا بود،

طوطی گردون ملک آن جا بود

جدّ و جهد این جا بیاید سالهات،

زانکه این جا قلب گردد حالهات... (۸)

وادی دوّم «وادی عشق» است، محل غرق آتش شدن سالک است. این مقام طریقت را تنها انسان کامل که مراتب ترقّی و تکامل را طی نموده است، درک می‌کند. در این وادی سالک از خود بیگانه و ناآگاه می‌شود و از زمان و مکان فارغ گردیده، از فراق محبوب می‌سوزد و می‌سازد. سالک همچون پروانه به وصال محبوب رسیده در این هنگام مست عشق می‌شود.

وادی عشق جایی است که سالک در آن شربت عشق ازلی می‌نوشد. وادی عشق میدان پرفدرت و قصه‌ی بی‌پایان درمان دردهاست. این وادی دشوارتر از وادی اوّل است، زیرا سالکان در این جا باید نه تنها برای خود، بلکه برای معشوق نیز زندگی کنند و به علاوه باید همه‌ی مصیبت‌ها و جبر و جفاها را در این راه تحمّل سازند. عقل در این راه نمی‌تواند کمکی رساند، زیرا عشق پایبندی و توجّهی به عقل ندارد. عده‌ای از سالکان، ادامه سفر را نمی‌توانند تحمّل کنند، به مغلوبی دچار می‌آیند:

بعد از وادی عشق آید پدید،

غرق آتش شد کسی کان جا رسید

عاشق آن باشد که چون آتش بود،

گرم‌رو، سوزنده و سرکش بود

هرچه باشد پاک دربازد به نقد،

تا وصال دوست دریابد به نقد

عشق جانان آتش است و عقل دود،

عشق آمد درگریزد عقل زود

عقل در سودای عشق استاد نیست،

عشق کار عقل مادرزاد نیست.. (۹)

این عشق که ذات حق است، واجب تمام کمالات بوده، اساس زندگی سالک است و تمام حرکت و سکونت سالک بر اساس این عشق است.

رویک ۳۲ _____ ۱۴۲

سالکانی که عاشق حقیقی می‌باشند، وارد منزل سوّم، وادی معرفت می‌شوند. معرفت تفصیل فعال بازشناخت خدا و صفت الهی است. معرفت جمال معلوم و موجود حقیقی و فاعل مطلق خداوند است.

معرفت را در این وادی چهار مرتبه است که سالک باید آنها را یاد کند. سالک؛ اوّل؛ هر اثری که از فاعل مطلق می‌داند، یاد کند. دوّم؛ سالک باید هر اثری را که از فاعل مطلق تعیین شده بداند. سوّم؛ مراد حق را در تجلّی هر صفتی بشناسد. چهارم؛ صفت علم الهی را در صورت معرفت خود بازشناسد. در این وادی باید آموخت و اندوخت که قلب سالک به تناسب گنجایش و وسعتش روشن گردد. با نتایج آن که دل‌های روشن‌گردیده از نور معرفت و دانش، جلوه‌ی جمال لایزال را در هر ذره بتواند ببیند:

جان چو برخاست از میان جان خویش،

خلوتی کردند با جانان خویش

سالکی چون آیدت پیش نظر،

معرفت را وادی بی‌پا و سر

هیچ راه در وی نه آن چو دیگر است،

سالک جان سالک دل دیگر است

سیر هر کس تا کمال او بود،

قرب هر کس حسب حال او بود

لاجرم چون مختلف افتد سیر،

هم روش هرگز نیفتد هیچ تیر

۱۴۳ _____ رودکی ۳۲

معرفت آن جا تفاوت یافته است،

کان یکی محراب و آن بت یافته است...

چون بتـابد آفتاب معرفت،

از سپهر این ره عالی صفت

هر یکی بینا شود بر قدر خویش،

باز یابد در حقیقت صدر خویش. (۱۰)

معرفت بلندترین مرتبه‌ی خداشناسی است. اگر چه خداشناسی را مرتبه‌ی بسیار است. سالکانی که در این معرفتند، اهل نظرند و از مرتبه‌ی دیگران بالاترند. بالاترین مرتبه سالکانی می‌باشند که در معرفت الله اند و لذت آن را چشیده‌اند.

وادی معرفت «هفت وادی» جای اهل دانش است و در بالاترین این مرتبه سالکانی می‌باشند که توسط نور آتش، آتش را مشاهده می‌کنند. آنها اهل یقین‌اند و در ذکر یقین... سالکانی که دل و جان‌شان در وادی معرفت نورانی می‌گردد، وارد وادی استغنا می‌شوند.

در «هفت وادی» وادی چهارم «استغنا» است. وادی قطع علاقه از بهره‌های دنیا و از مقام و منال است. این وادی عبارت است از: روی تافتن از علامت‌های ظاهری اشیای دنیوی و گرفتار نشدن به آنها. در این وادی سالکان از احتیاجات مادی بی‌نیاز گشته، خواهان داشتن مالی و چیزی نیستند:

۱۴۴ _____ رودکی ۳۲

بعد از این وادی استغنا بود،
 نه در او معنی و نه دعوا بود
 می‌جهد از بی‌نیازی سرسری،
 می‌زند درهم به یک دم کشوری...
 هفت دریا یک شمار این جا بود،
 هفت اختر یک شر این جا بود
 هشت جنت نیز این جا مُرده است،
 هفت دوزخ همچو یک فرسوده است...
 صد هزاران جان و تن تاراج یافت،
 تا محمد یک شبی معراج یافت
 گر در این دریا هزاران جان فتاد
 شبمی در بحر بی‌پایان فتاد
 خیز و این وادی مشکل قطع کن،
 بگذر از جان و از دل قطع کن
 زانکه تا با جان و با دل همسری،
 مشرکی و از مشرکان غافل‌تری. (۱۱)

سالکان «بعد از گذشتن از این تنگنای دشوار» وارد وادی پنجم، یعنی «وادی توحید» می‌گردند. در این وادی شرط اوّل سالک «ایمان داشتن به هستی خدا» است. بعد از کمال معرفت مؤمن یقیناً آگاه می‌گردد که در او بجز باری تعالی، فیض دیگری نیست. فیض او را هم وجود به انفراد نیست. سالک از کثرت نظر دور می‌کند و همه را یک می‌داند و یک می‌بیند.

توحید ایمان است که سالک با زبان هستی خدا را تصدیق می‌کند و به دل اقرار می‌شود. خداوند که جلّ جلاله است، صفت و افعال سالک را در ذات و صفت و افعال خود محو و ناچیز می‌نماید. سالک در این وادی وحدت، هر ذاتی را که فروغی از نور ذات مطلق است، می‌شناسد و هر صفتی را که پرتوی از نور صفت مطلق است، می‌داند.

در این وادی سالک در مشاهده‌ی جمال وجود وحدت است. در این مشاهده، در این دیدن، سالک ذات و صفت و وحدت را می‌بیند، نه صفت خود. در این دیدن صفت خدا چون امواج بحر توحید جلوه‌گر است. سالکان در این وادی بسیاری را در وحدت و یگانگی می‌بینند و در آن‌ها مقدار و صفت، سپید و سیاه، پست و بلند، خرد و بزرگ از میان می‌رود و کثرت به وحدت مبدّل می‌گردد:

بعد از این وادی توحید است و بس،

منزل تجرید و تفرید است و بس.

چون بسی بینی یک اندر یک تمام...

آن یکی اندر یکی باشد تمام

گر بسی بینی عدد، گر اندکی،

آن یکی باشد در این ره در یکی

چون برون است از عددها این احد،

از ازل قطع نظر کن وز ابد.

چون ازل گم شد، ابد هم جاودان،

هر دو را کی هیچ ماند در جهان.

زانکه هست این عالم پُرنام و ننگ،

روزی ۳۲ _____ ۱۴۶

همچو نخلی بسته از صد گونه رنگ
 گر به دست این نخل می‌مالد یکی،
 این همه چون موم گردد بی‌شکی
 مرد سالک چون رسید این جایگاه،
 جایگاه مرد برخیزد ز راه
 جزو گردد، کلّ شود، نه کلّ نه جزو،
 صورتی باشد صفت بی‌جان، نه عضو
 هر چهار آمد برون از هر چهار
 صد هزار آید برون از صد هزار
 در دبیرستان این سرّ عجب،
 صد هزاران عقل سبزی خشک لب
 عقل این جا کیست افتاده ز در،
 مانده طفلی کور مادرزاد و کر
 ذره‌ای بر هر که این سر تافته است،
 سر ز ملک هر دو عالم تافته است... (۱۲)

گروهی از سالکان بعد از سپری نمودن دشواری‌ها به وادی ششم، «وادی حیرت» می‌رسند که درد و حسرت می‌آورد. وادی سرگردانی و آن امری است که به قلب سالکان، به حضور و تفکر آنها وارد می‌شود. سالک آگاه می‌گردد که در حیرت ابدیت زندگی می‌کند. اگر سالک طلب عالم روحانیت کند، می‌سوزد و در حیرت باقی می‌ماند. در این وادی فرق بین سالکان از میان می‌رود. سالکان در این

وادی در حیرت فراموش می‌کنند که آنها کیستند و چیستند و عاشق کیستند و چرا عاشقند؟

اصل حیرت داخل شدن سالک و رسیدن او به عالم عدم و متحیر شدن در آن است:

بعد از این وادی حیرت آیدت،

کار دائم درد و حسرت آیدت

هر نفس این جا دو تیغی باشدت،

هر دمی درد و دریغی باشدت

آه باشد، درد باشد، سوز هم،

روز شب باشد، نه شب نه روز هم

از بن هر موی این کس نی به تیغ،

می‌چکد خون می‌نگارد، ای دریغ...

مرد حیران چون رسید این جایگاه،

در تحیر مانده و گم کرده راه

هر چه زد توحید بر جانش رقم،

جمله گم گردد از او، او نیز هم...

گر بدو گوید که هستی یا نه‌ای؟

نیستی گویی که هستی یا نه‌ای؟

فانی ای یا باقی ای، یا هر دوئی؟

یا نه هر دوئی تویی، یا نه تویی؟

۱۴۸ _____ مروی ۳۲

گوید اصلاً می ندانم چیز من
و آن ندانم هم ندانم نیز هم
عاشقم، اما ندانم بر کی ام،
نه مسلمانم، نه کافر، پس چی ام؟
گرچه از عشقم ندارم آگهی،
هم دل پر عشق دارم هم تهی
نی توانم گفت و نی خاموش بود،
نی میانه این و آن مدهوش بود
نی زمانی محو می گردد زجان،
نی از او یک ذره می یابم نشان...
دیده ام صاحب جمالی، کز کمال،
پی نبردش هیچ کس را هیچ حال
چست پیش طلعت او آفتاب،
ذره ای والله اعلم بالصواب...
چون نمی دانم چه گویم بیش از این،
گرچه او را دیده ام من پیش از این
من چو او را دیده و نادیده ام،
در میان این و آن شوریده ام.. (۱۳)

بعد از گذشتن این وادی پُرشگفت، عده ای از سالکان این جا قربان می شوند
و عده ای مجال پیش رفتن را از دست می دهند و تعداد بسیار کمی از سالکان وارد
وادی هفتم، یعنی وادی فقر و فنا می شوند. در این وادی سالک محو می گردد. یعنی

فناى سالک در حق، جهت بشریت او در جهت ربوبیت حق محو گردیدن است. فناى سالک فناى نفس و خلق او و زوال احساس است. فنا نهایت سرّ الله است. سرّ الله سالک را به فناى مطلق وجودى مى آورد. آن گاه سالک آگاه مى گردد که عالم جهت ربوبیت حق ترقّی مى کند.

در مرحله ی فنا سالک به جایی مى رسد که شخصیت و تعینات موجودات در نظر حقّانى او هیچ مى نماید. غایات فنا انتفای نیت سالک واصل است.

فقر و فنا در «هفت وادی» مقامات طریقت اند. فقر توجّه سالک به معرفت حقّ است. فنا تغییر روح سالک و راه خاموش کردن هوى و هوس، میل و اراده ی سالک در راه معرفت عرفانى است. در تعلیمات عرفانى فنا به سه قسم تقسیم شده است: فناى «معرفت در معرفت»، فناى «اعیان در معاین»، فناى «طلب». غایت فنا انتهای عینیت سالک مى باشد:

هر که در وادی حیرت افتاد،

هر نفس در ملک حسرت افتاد

حسرت و سرگشتگی تا کی برم،

پی چو گم کردند، من پی چون برم...

هر که رفت از این میان اینک فنا،

چون فنا گشت از فنا اینک بقا

گر همی خواهی که تو اینجا رسی،

اندر این منزل به هیچی دررسی...

روذکی ۳۲ _____ ۱۵۰

همچنین می‌رو بدین آسودگی،
 تا رسی در عالم گم بودگی
 گر بود زین عالمت بویی اثر،
 نیست زان عالم تو را مویی خبر...
 تا نگردي بی‌خبر از جسم و جان،
 کی خبر یابی ز جانان یک زمان
 نیست محرم نفس تو زین جایگه،
 درنگنجد هیچ کس این جایگه
 تا که تو دم می‌زنی، همدم نه‌ای،
 تا که مویی مانده‌ای، محرم نه‌ای
 گر بود این جا اضافت در میان،
 هست صد عالم مسافت در میان
 ور تو خواهی تا بدین منزل رسی،
 هر چه داری، آتشی را برفروز،
 چون بسوزی جملگی عاشق شوی،
 چون بسوزی جملگی عاشق شوی،
 چون حجاب آمد وجود اینجا نگاه،
 چون حجاب آمد وجود اینجا نگاه،
 سالکان دانند در می‌دان درد،
 سالکان دانند در می‌دان درد،
 تا فنانی عشق با ایشان چه کرد

۱۵۱ _____ رودکی ۳۲

تا نیابی در فنا کم کاستی،
 نیست شو، تا هست از پی در رسد،
 تا تو هستی، هست در تو کی رسد
 تا نگردد جان تو مردود شاه،
 کی شود مقبول شاه این جایگاه
 تا نگردي محو خاری در فنا،
 کی رسد اثبات از عزّ و بقا
 درگذر از زاهدی و سادگی،
 درد باید درد کارافتادگی
 هر که را دردی است درمانش مباد
 و آن که درمان جوید، او جانش مباد.. (۱۴)

در وادی فقر و فنا سالکان به منزل رسیده از خود بی خود و لال و کر
 می شوند، از همه چیز، به غیر از معشوق قطع علاقه می کنند. نهایتاً، در وجود آنها از
 خودآگاهی، آثاری نمی ماند. سالکان، همین طریق دشوار و طولانی را طی نموده، به
 قلّه ی مقصود می رسند و خود را می شناسند.

در «هفت وادی» معنای «وحدت» با دلیل و برهان های ردناپذیر و بدیعی در
 خلعت عرفانی مطرح گردیده است.

همین طریق، منشأ اساسی «هفت وادی» میرسید علی همدانی نیز، اندیشه‌ی وحدت وجود است. سالکان با راهنمایی پیر به سفر برمی‌آیند، بعد از به مقصد نهایی رسیدن درک می‌کنند که حق و خلق و وحدت و کثرت یک چیز است. در «هفت وادی» دشواری‌های سالک به هدف رسیدن در زندگی روحی و معنوی با آب و رنگ بدیعی تصویر و شرح یافته است.

منابع و مآخذ:

- ۱- محمدی خراسانی، علی، مقاله‌ی «هفت وادی» منسوب به میرسید علی همدانی و مصنف آن، در کتاب «مهر و مشتری»، دوشنبه، انتشارات ادیب، ۲۰۱۰، ص ۱۵۳.
- ۲- همان، ص ۱۶۵.
- ۳- همان، ص ۱۶۶.
- ۴- ریاحی، محمد امین، سرچشمه‌ی فردوسی‌شناسی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۱۷.
- ۵- عطار، فریدالدین، منطق الطیر، دوشنبه، انتشارات ایجاد، ۲۰۰۶، ص ۲۴۰.
- ۶- همدانی، میر سید علی، آثار منتخب، جلد ۱، دوشنبه، «عرفان»، ۱۹۹۴، ص ۷۴.
- ۷- همان، ص ۷۵.
- ۸- همان، ص ۷۴.

مردگی ۳۲ _____ ۱۵۴

- ۹ - همان ، ص ۷۵.
- ۱۰ - همان ، ص ۱۶۶.
- ۱۱ - همان ، صص ۷۶-۷۷.
- ۱۲ - همان ، صص ۷۸-۷۹.
- ۱۳ - همان ، صص ۷۹-۸۰.
- ۱۴ - همان ، صص ۸۱-۸۲.